

مجله زبان و ادبیات فارسی
 دانشگاه سیستان و بلوچستان
 سال پنجم - بهار و تابستان ۱۳۸۶

منشور اخلاق آرمانی در خمسه‌ی امیر خسرو دهلوی

دکتر محمدحسین گرمی*

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

با مطالعه‌ی تاریخ گذشتگان و توجه به زندگی امروز جهانیان، به نظر می‌رسد که یکی از نیازهای همیشگی انسان، پای‌بندی به امور اخلاقی است. این پای‌بندی به اخلاق پسندیده، هم می‌تواند در تکوین شخصیت هر فرد و ایجاد تعادل وجودی خودش مؤثر باشد و هم در پیوند میان انسان‌ها و جوامع انسانی نقش مهمی داشته باشد. توجه به اخلاق پسندیده و اصلاح ناهنجاری‌های اخلاقی، همیشه مورد توجه دانشمندان و شاعران فارسی زبان بوده است. شاعرانی که بسیاری از آن‌ها عنوان حکیم داشته‌اند. توصیه‌ی این شاعران حکیم به اخلاق پسندیده، بیشتر در قالب موعظه و اندرز و گاه در قالب حکایت و داستان متجلی شده است.

امیر خسرو یکی از شاعرانی است که آثارش از نظر مسایل اخلاقی حایز اهمیت است، زیرا هم زندگی شخصی او ویژگی‌های خاص دارد و هم اشعار و آثار فراوانش!

*E-mail: mhkarami@rose.shirazu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۸۶/۶/۱۶

تاریخ دریافت: ۸۶/۲/۱۶

او از افراد نادری است که از سنین نوجوانی وارد دربار شده و این وابستگی به دربار تا آخرین ماه‌های زندگی‌اش ادامه داشته و به روایتی از کودکی در زمهری سالکان و رهروان طریقت درآمده و دست ارادت به پیر و مرشدی کامل داده و تا آخرین لحظه‌ی زندگی بدان پای‌بند بوده است.

امیرخسرو می‌تواند سمبل و نمونه‌ی کسانی باشد که با همه‌ی وابستگی به دربارها، توانسته‌اند اخلاق متکبرانه و فاسد درباری نداشته بلکه تا آخر عمر، اخلاق درویشانه و محبت‌آمیز خود را حفظ کنند و خود را به صورت یک الگو برای دیگران مطرح نمایند.

علاوه بر این، او در آثارش به مسایل اخلاقی توجه ویژه داشته و بخصوص در مثنوی‌هایش برای تشویق به اخلاق پسندیده و آرمانی اشعار فراوانی را در قالب موعظه و اندرز سروده است.

از آن‌جا که بخش مهمی از این مواعظ را خطاب به فرزندان سروده و انسان ارزشمندترین چیزها را برای فرزندش می‌خواهد، می‌توان آرمان‌های اخلاقی شاعر را از لابه‌لای این ابیات جست‌وجو کرد. به همین دلیل ما در نیمه‌ی نخست مقاله، زندگی شخص امیرخسرو و در نیمه‌ی دوم آن اندرزهای امیرخسرو خطاب به فرزندان را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

واژگان کلیدی: امیرخسرو، اخلاق آرمانی، اندرز، شاعر درباری.

مقدمه

اخلاق در لغت جمع خُلُق است. «اخلاق جمع خلق: خوی‌ها» (معین، ۱۳۶۳: ذیل اخلاق) خواجه نصیر در توضیح خُلُق نوشته است: «خُلُق ملکه‌ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از او بی‌احتیاج به فکری و رویتی». (توسی، ۱۳۶۰: ۱۰۱) این واژه همچنین در معنی عادت، سیرت و سجیه نیز کاربرد دارد.

اخلاق در نظر گذشتگان اهمیت بسیار زیادی داشته، به طوری که آن را در تمام شؤون زندگی آدمی ساری و جاری می‌دانستند و به تدریج به صورت یک علم به نام «علم اخلاق» درآمده است و موضوع آن عبارت است از معرفت نفس و قوای باطنی و کمال و نقصان و خیر و سعادت نفس، اجناس فضایل آدمی و چگونگی اصلاح نفوس؛ و از حکمت عملی و

شاخه‌های آن مثل تدبیر منزل و تدبیر اهل و اولاد گرفته تا سیاست مدن و تدبیر ممالک. از این رو کتاب‌های مستقل و ارزشمندی مانند اخلاق محتشمی و اخلاق ناصری، اخلاق محسنی، اخلاق الملوک و ... در این باره نوشته شده است.

مرحوم دکتر معین در توضیح علم اخلاق نوشته است: «علم اخلاق یا تهذیب اخلاق یا تهذیب نفس، یکی از شعب حکمت عملی است و آن دانش بد و نیک خوی‌ها و تدبیر انسان است برای نفس خود یا یک تن خاص». (معین، ۱۳۶۳: ذیل خلق) و تهانوی آن را علم معاشرت با مردم دانسته است. «علم اخلاق عبارت است از علم معاشرت با خلق و آن از اقسام حکمت عملیه است و آن را تهذیب اخلاق و حکمت خلقیه نیز نامند. (تهانوی، ۱۹۸۴: ۴۴۸)

در کشف‌الظنون، علم اخلاق را به نقل از فوائد‌الخاقانیه، شناخت فضایل و چگونگی آراستن نفس بدان و شناخت رذایل برای نگهداری نفس و پاک کردن نفس از آن دانسته و موضوع آن را اخلاق و ملکات و چگونگی اتصاف نفس ناطقه به آن‌ها دانسته است: «و هو قسم من الحکمه العمليه، قال ابن‌الصدرالدین فی الفوائد الخاقانیه و هو علم بالفضائل و کیفیة اقتنائها لتتحلی النفس بها و بالذائل و کیفیة توقيها لتتخلی عنها. فموضوعه الاخلاق والملکات والنفس الناطقه من حیث الاتصاف بها». (حاجی خلیفه، ۱۹۹۰، ج ۱: ۳۵)

بسیاری از دانشمندان و خردمندان گذشته بر آن بوده‌اند که هنر و شعر باید تابع و پیرو اخلاق باشد و اگر از حدود اخلاق تجاوز کند بد و ناپسند است. افلاطون در کتاب جمهور خویش شعر و موسیقی را به مثابه‌ی ابزار و وسیله‌ای در دست حکومت و سیاست می‌داند و ارسطو نیز در این باب همین نظر را دارد. به عقیده‌ی وی، شعر، خاصه تراژدی وسیله‌ای جهت تصفیه‌ی هواجس نفسانی است.

با پیدایش مکاتب جدید در قرون اخیر بسیاری از مکاتب، هدف‌دار بودن شعر و هنر را منکر شدند و پای‌بندی به دین و اخلاق را مردود شمردند، اما برخلاف پیروان بسیاری از

مکتب‌های جدید ادبی، مانند دادائیسیم، سمبولیسم، سوررئالیسم، نوتوریسم، نئورمانتیسم و ... که معتقدند شعر و هنر باید از هر نوع قید و بند اخلاقی آزاد باشد و هیچ قصد و هدفی را دنبال نکند، ادبیات کهن اغلب ملت‌ها، به ویژه ادبیات فارسی و ایرانی همواره با دین و اخلاق پیوند ویژه داشته و نه تنها شاعران بزرگی چون فردوسی و سعدی و حافظ و سنایی و عطار و مولوی و نظامی و خاقانی و امیرخسرو و جامی و هزاران شاعر دیگر در شعرشان به اخلاق پای‌بند بودند، بلکه برخی از آن‌ها هدف شعر و ادبیات را رواج اخلاق و سجایای انسانی شمرده‌اند، حتی شاعران مداح و خوش‌باشی چون انوری و ظهیر و منوچهری نیز از آن فارغ نیستند و هرگاه به خود آمده‌اند از مدایح و خوش‌باشی‌های صرف، اظهار بیزاری کرده‌اند.

امیرخسرو نیز مانند اسلاف خویش به ویژه نظامی گنجوی، پای‌بندی شگفت‌انگیزی به مسایل اخلاقی دارد و در اشعار خود، به ویژه در خمسه، هر جا مجال یافته است، دعوت به اخلاق پسندیده را در قالب پند و اندرز برای فرزندان خود و در حقیقت به عنوان یک پدر معنوی برای فرزندان بشر آورده است، به طوری که تنها در آیینی اسکندری از مجموع ۴۴۵۰ بیت، ۷۵۰ بیت، یعنی حدود $\frac{1}{5}$ آن در موعظه می‌باشد.

راه و روش و خط‌مشی زندگی امیرخسرو

خوشبختانه راه و روش و شیوه‌ی زندگی امیرخسرو، از سال‌های آغازین زندگی تا پایان عمر کاملاً روشن است، به طوری که صاحبان تراجم او را از شاعران و عارفان نام‌آور پارسی‌گوی هند شمرده‌اند. (صفا، ج ۳: ۷۷۱) جالب است که روی آوردن به عرفان و هدایت و دستگیری امیرخسرو را به دست نظام‌الدین اولیا، عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم، به سال‌های کودکی او نسبت داده‌اند. «بنا بر مآخذی که مستند بر غره‌الکمال، اثر امیرخسرو است، پدرش سیف‌الدین محمود، دو برادر او عزالدین علی‌شاه و نصیرالدین محمود و خود امیرخسرو را (که هنوز کودک خردسال بود) به شرف دست‌بوس سلطان‌المشایخ، شیخ نظام‌الدین محمدبن احمد

دهلوی، معروف به نظام اولیا (متوفی ۷۲۵) از کبار مشایخ چشتیه برد و از آن پس خسرو تا پایان حیات، ارادت خود را نسبت به آن پیر حفظ کرد و خود در شمار بزرگان سلسله‌ی عرفای چشتیه درآمد». (صفا، ۱۳۶۹: ۷۷۴)

این عهدی که گویا در کودکی امیر خسرو با نظام‌الدین اولیا بست، تا پایان عمر امیر خسرو ادامه داشت، او آنچنان از خود خلوص ارادت نشان داد که نظام اولیا او را از همه کس و همه چیز دوست‌تر داشت و گویی رابطه‌ی مرید و مرادی به عاشق و معشوقی تغییر یافت.

امیر خسرو گفته است: «یک بار سلطان‌المشایخ این بنده را فرمود که من از همه به تنگ آیم، تا حدی که از خودم هم به تنگ آیم و از تو به تنگ نیایم...». (صفا، ۱۳۶۹، ج ۳: ۷۷۷ به نقل از سیرالاولیا)

امیر خسرو به مرتبه‌ی محرمیت اسرار سلطان‌المشایخ نایل شده، از دست او خرقه پوشیده و از سوی او لقب «ترک‌الله» دریافت کرده است و شیخ چنان شیفته‌ی خلوص و پاکی او بود که خداوند را به حق سوز سینه‌ی او سوگند می‌داد. «سلطان‌المشایخ را در حق امیر خسرو عنایت مفرط بود و بارها می‌گفت که در قیامت هر کس به چیزی فخر کند، فخر من به سوز سینه‌ی این ترک است، یعنی خسرو و هم شیخ قدس سرّه وی را ترک‌الله می‌گفت، چنان‌که امیر خسرو گوید:

بر زبانت چون خطاب بنده ترک‌الله رفت دست ترک‌الله گیر و هم به اللهش رسان

(صفا، ۱۳۶۹، ج ۳، به نقل از تاریخ فرشته، ج ۲)

پاکی و سوز درون امیر خسرو تا حدّی بوده که عارف بزرگی چون نظام‌الدین اولیا درباره‌اش گفته است: «اگر قیامت سؤال شود، نظام‌الدین چه آورده‌ای؟ خسرو را تقدیم خواهم نمود. وقتی که دعا می‌کرد به طرف خسرو اشاره کرده، می‌گفت: الهی به سوز سینه‌ی این ترک مرا ببخش!» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۹۳)

«خواجه (نظام‌الدین اولیا) وصیت کرده بود که خسرو را پهلوی قبر او دفن کنند و این را هم می‌گفت که اگر در یک قبر روا بود دو جسد دفن کنند، هرآینه می‌گفتم که جسد او را هم در قبر من بگذارید». (همان: ۹۴)

از ارادت امیرخسرو به نظام‌الدین اولیا همین بس که وقتی خیر مرگ او را شنید، تمام کار و شغل دیوانی را رها کرد، هرچه داشت به فقرا بخشید و بر سر قبرش مقیم شد و چند ماهی بیش طول نکشید که فراق به پایان رسید و در کنار قبر نظام به خاک سپرده شد.

عارف درباری (وابسته‌ی ناوابسته)

گمان نمی‌کنم در این امر تردیدی وجود داشته باشد، که زاهدان، عارفان و دیگر دین‌مداران واقعی از روزگاران گذشته از دربارها دوری می‌کردند و به دوری و پرهیز از دربار سفارش می‌نمودند، چرا که پاک بودن و پاک ماندن در دربار پادشاهانی که معمولاً اهل انواع فسق و فجور بودند، تقریباً ناممکن بود. شیخ اجل سعدی شیرازی درباره‌ی نزدیکی فقیران و شاهان به هم می‌نویسد: «نعم الامیر علی باب الفقیر و بس الفقیر علی باب الامیر». (سعدی، ۱۳۶۶: ۳۲۱)

اما شیوه‌ی زندگی امیرخسرو در این خصوص یک استثنا و یک پارادوکس است، به طوری که شاید در میان تمامی شاعران، هیچ‌کس به اندازه‌ی او عمرش را در دربارها و با عهده‌داری شغل‌های درباری سپری نکرده باشد. هنوز نوجوان بود که به خدمت غیاث‌الدین بلبن درآمد و پس از او نیز در دربار ۸ شاه و امیر دیگر با نام‌های زیر حضور داشت و انواع مسؤولیت‌ها را عهده‌دار بود: ملک محمد قآن، معزالدین کیقباد، جلال‌الدین فیروزشاه خلجی، رکن‌الدین ابراهیم، علاء‌الدین محمد، شهاب‌الدین عمر، قطب‌الدین مبارک‌شاه و غیاث‌الدین تغلق شاه.

او از جلال‌الدین فیروزشاه خلجی (۶۹۵-۶۸۹) لقب «امیر» گرفت و تا سال آخر عمرش همچنان در خدمت غیاث‌الدین تغلق شاه بود که خیر مرگ مراد خویش، نظام‌الدین اولیا را شنید

و پس از آن ترک خدمت کرد. او در تمام این دوران طولانی به مبانی اعتقادی و اخلاقی خویش پای‌بند باقی ماند و هیچ‌گاه خدمت به خلق باعث فراموشی خدا و وظایف انسانی‌اش نشد. به هر حال، این شیوه‌ی زندگی، تقریباً توجه تمامی تذکره‌نویسان را برانگیخته است. شبلی نعمانی نوشته است: «امیر خسرو گرچه از اثر خاندان، بستگی به دربار شاهی داشته، سر و کارش همیشه با سلاطین وقت بوده و به وضعی که مخصوص ارباب دنیاست زندگی می‌کرد، لیکن این وضع برخلاف اصل فترت او بوده و در ظاهرسازی‌های درباری و خوشامد و شخص‌پرستی، طبعاً نفرت داشت و این خیالات از زبانش جابه‌جا بی‌اختیار خارج گردیده است. او لیلی و مجنون را در سال ۶۹۸ هجری نوشته که در دربار سلطان علاءالدین خلجی مشغول خدمت بوده و با این حال در خاتمه‌ی آن چنین می‌گوید:

شب تا سحر و ز صبح تا شام در گوشه‌ی غم نگیرم آرام
باشم ز برای نفس خود رای پیش چو خودی ستاده بر پای

(شبلی نعمانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۹۳)

دکتر صفا نوشته است: «او در سال آخر عمرش (۷۲۵) همچنان در خدمت غیاث‌الدین تغلق شاه بود، اما همچنان به مبانی اعتقادی و اخلاقی خویش پای‌بند باقی ماند...» (صفا، ۱۳۶۹، ج ۳: ۷۷۶) امیر خسرو خود در هشت‌بهشت با توجه به لقب خسروی خویش از خداوند خواسته که غرور خسروی را از او دور کند و در عین حال نیازمند کسی نباشد.

دور کن باد خسروی ز سرم پر کن از خاک بندگی بصرم
بی‌نیازم کن از در همه کس جز ز درگاه بی‌نیازی و بس

(دهلوی، ۱۹۷۲: ۱۵)

شبلی نعمانی همچنین نوشته است: «او با داشتن این همه مشاغل گوناگون، وقتی که به فقر و تصوف می‌رسد به قدری وابسته است که گویی از تمام مادی و مادیات قطع علاقه نموده و به کلی مستغرق در عالم قدس می‌باشد». (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۹۸)

اظهار بیزاری از شغل‌های درباری

چنان‌که پیش از این نیز گفتیم، حتی شعرای درباری نیز از دغدغه‌ی مسایل اخلاقی برکنار نبوده‌اند و گاه و بی‌گاه از عمل خویش اظهار بیزاری کرده‌اند. امیرخسرو با وجود این که در دربار به سر می‌برده و تمامی خمسه را به علاءالدین خلجی تقدیم کرده است، تقریباً در هم‌هی آن‌ها نیز از شاهان درباری شعر درباری یا شعری که باید به دیگران تقدیم کند و یا به فرمان آن‌ها بسراید و با آن‌ها مجلس آرای می‌کند، اظهار بیزاری کرده است و خاک انبار کردن دهان را بهتر از سخن فروشی دانسته است. چنان‌که نمونه‌هایی از مجنون و لیلی و هشت‌بهشت نقل شد، در دیباچه‌ی آیین‌ی اسکندری نیز از همان آغاز چنین سروده است:

مرا چند از این هرزه پیراستن	به دریوزه‌ای مجلس آراستن
شدن گرد هر کوی هنگامه جوی	چو هنگامه گیران بیهوده گوی...
سخن را به زر گفتن از خوی تنگ	بود نرخ یاقوت کردن به سنگ
دهان را به خاک ره انباشتن	به از گفتن و پس طمع داشتن
متاع سخن گوهر بی‌بهاست	چو پیش خسانش بری کهرباست

(دهلوی، ۱۹۷۷: ۲۴)

این اظهار پشیمانی از هرزه‌درایی که حکایت از بیداری از نوعی خواب غفلت دارد که مانع ورود به عالم دل است، درون خسرو را آشفته است، چنان‌که در ادامه سروده است:

همه روز عمرم به خفتن گذشت شب من در افسانه گفتن گذشت
 نه دل گشت بیدار از این خواب دیر نه زین هرزه‌گویی زبان گشت سیر
 چو در عالم دل مرا بار نیست که خفاش را با ضیا کار نیست
 (همان: ۲۷)

و در ادامه چنین تصمیم گرفته است که:
 من و کنج تنهایی و گنج راز دل از حرص و عقل از طمع بی‌نیاز
 بر آراسته توشه‌ی جان و تن ز درپوزه‌ی همت خویشتن
 (همان)

او مردی شجاع بوده و با جسارت و شجاعت خطاب به صاحبان قدرت و ثروت و شاید
 علاءالدین خلجی چنین سروده است:

گر امید بخشش ندارم ز کس مرا بخشش طبع بخشنده بس
 تو را گر خزینه ز پیش و پس است خزینه مرا سینه‌ی من بس است
 (همان: ۲۴)

قدرشناسی امیر خسرو

یکی از ویژگی‌های مثبت اخلاقی امیر خسرو، قدرشناسی از کسانی است که از دانش آن‌ها
 برخوردار شده است. اگر شهاب‌الدین نامی آثارش را می‌خوانده و اصلاح می‌کرده، از او به
 نیکی یاد کرده و از یاری‌اش سپاسگزاری نموده است، از سعدی و خاقانی و انوری که در غزل
 و قصیده شعرشان را پیش چشم داشته یاد کرده و پیروی از شعر آن‌ها را خاطر نشان ساخته است
 و از همه مهم‌تر، حکیم نظامی که خمسه‌اش را پاسخ گفته در هر پنج اثر خویش از او یاد کرده
 و هنر او را ستوده است. او در شیرین و خسرو به این افتخار کرده که شاگرد شایسته‌ی نظامی
 باشد:

فرو گویم به شیرین تر بیانی به عرض داستانی داستانی
 که تا گوید مرا عقل گرامی زهی شایسته شاگرد نظامی
 (دهلوی، ۱۳۶۲: ۴۰۲)

و در هشت بهشت تصریح کرده است که سخنان دقیق نظامی را خوانده، آن‌ها را دستور کار خویش قرار داده و از آن‌ها شکرچینی و چاشنی‌گیری کرده است.

... وز طریق سخن سرای کهن هرچه دیدم دقیقه‌های سخن
 دل پاک منش به دستوری ساخت دستور خود به دستوری
 حقه بگشادم و شکر چیدم چاشنی را نمونه برچیدم
 (دهلوی، ۱۳۶۲: ۵۸۸)

امیرخسرو در لیلی و مجنون که عالی‌ترین اثر اوست، درباره‌ی هنر سخن‌سرایی نظامی گفته است:

زنده است به معنی اوستادم ور نیست منش حیات دادم
 احسنت و زهی سخنور چست کز نکته دهان عالمی شست
 می‌داد چو نظم‌نامه را پیچ باقی نگذاشت بهر ما هیچ
 بحری که بر آب او خسی نیست محتاج ستایش کسی نیست...
 (همان: ۴۴۰)

گویا گروهی از شاعران هم‌عصر امیرخسرو بر او عیب می‌گرفته‌اند که چرا از نظامی تقلید کرده و چرا شعر او در حد اشعار نظامی نیست؟ امیرخسرو در مجنون و لیلی تصریح کرده است که نظامی از میان فنون شاعری فقط به مثنوی پرداخته و از این مهم‌تر، هیچ شغلی و مسؤولیتی نداشته مگر سرودن این اشعار، در حالی که او در انواع قالب‌ها شعر سروده و از صبح تا شب مشغول خدمتگزاری در دربار است:

صد طرز سخن چو شکر و شهد	نمود مگر به مثنوی جهد
نو کرد به یکی فنی نشانه	چون یک فنه بود شد یگانه
وانگه ز جهان فراغ جسته	وز شغل زمانه دست شسته
باری نه به دل مگر همین بار	کاری نه دگر مگر همین کار
... مسکین من مستمند بی توش	از سوختگی چو دیگ در جوش
شب تا سحر و ز صبح تا شام	در گوشه‌ی غم نگیرم آرام
باشم ز برای نفس خودرای	پیش چو خودی ستاده بر پای
تا خون نرود ز پای تا سر	دستم نشود ز آب کس تر...

(همان: ۲۴۱)

هیچ ویژگی اخلاقی مهمی نیست که در اشعار امیر خسرو به آن سفارش نشده باشد از قبیل: عدالت‌پیشگی، سخاوت، پاک‌ی، نگهداشت دست و زبان، دستگیری یتیمان و بینوایان، امانت‌داری، احترام به والدین و خویشاوندان و پرهیز از تزویر و ریا، ظلم و ستم، تحقیر دیگران، یاه‌گویی و دشنام، رباخواری، قمار، خیانت در اموال و ... که این مقاله گنجایی پرداختن به همه‌ی آن‌ها را ندارد، پس در این مقاله به آنچه خطاب به فرزندان سروده است بسنده می‌کنیم.

منشور اخلاق آرمانی امیر خسرو در لابه‌لای نصایح به فرزندان

نه تنها انسان‌ها، که سایر موجودات نیز فرزندان خود را از همه چیز و همه کس بیشتر دوست دارند و در بسیاری از موارد، فرزندان را بر خود مقدم می‌دارند، تا جایی که گاه خود گرسنه می‌مانند، ولی فرزندان را سیر می‌کنند و حتی برای محافظت از آن‌ها در برابر خطرات، خود جان می‌بازند تا آن‌ها سالم بمانند.

انسان، فراتر از همه‌ی موجودات، با استفاده از غریزه و خرد خداداد، می‌کوشد تا فرزندان خود را به کمال برساند و حتی هرچه خود در زندگی از آن محروم مانده است، برای فرزندانش مهیا نماید و کاری کند که آینده‌ی فرزندش از خودش بهتر باشد. عنصرالمعالی خطاب به پسرش گفته است: «و بدان ای پسر که سرشت مردم چنان آمد که تکاپوی کند تا از دنیا آنچه نصیب او آمده باشد به گرامی‌تر کس خویش بماند و نصیب من از دنیا این سخن گفتن آمد و گرامی‌تر کس بر من تویی». (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۴)

این غریزه و خرد بسیاری از شاعران را نیز وادار کرده تا از دانش و هنر خود بهره گیرند و بهترین راه نیل به خوشبختی را به فرزندان خویش بنمایند و امیدوار باشند که فرزندانشان با دل سپردن به این پندهای دل‌سوزانه و عملی کردن آن‌ها، به اوج خوشبختی و سعادت دست یابند. پس، از لابه‌لای اندرزها و راهنمایی‌های شاعران، که خطاب به فرزندانشان سروده‌اند، می‌توان اخلاق آرمانی آنان را شناسایی کرد. از آن جا که امیرخسرو با آن قلب مهربان و دل حساس - و شاید تحت تأثیر نظامی - در مثنوی‌های خویش به راهنمایی و اندرز فرزندانش پرداخته است، می‌توان منشور اخلاق آرمانی و دلخواه او را از لابه‌لای همین پندها بیرون کشید. همچنین این نکته‌ی مهم را نباید نادیده گرفت که شاعران، در این سخنان، تنها فرزندان خویش را پند نمی‌دهند، بلکه تمامی فرزندان بشر را مد نظر دارند، درست همان چیزی که عنصرالمعالی خطاب به فرزندش گیلان شاه می‌گوید: «... اگر تو از گفتار من بهره‌ی نیکی نجویی، جویندگان دیگر باشند که شنودن و کار بستن نیکی غنیمت دارند». (همان: ۴)

بررسی اندرزهای امیرخسرو به فرزندانش

ما در این نوشتار پند و اندرزهایی که امیرخسرو در سه مثنوی خود خطاب به فرزندانش آورده است، به ترتیب یادآوری می‌کنیم. او در مثنوی شیرین و خسرو، یکی از فرزندانش به نام مسعود را که ده ساله بوده اندرز داده است، این اندرزها می‌تواند خواسته‌های درونی و

آرمان‌های اخلاقی امیرخسرو را به خوبی نشان دهد. یادآوری می‌کنیم که از میان عناوین مطرح‌شده در این مقاله، برخی فقط در یکی از این سه اثر به کار رفته‌است، و برخی در یکی از آثار دیگر تکرار شده‌است، که ما شاهد‌های تکراری را از هر دو اثر نقل کرده‌ایم. امیرخسرو این اندرزها را با بیت زیر آغاز کرده است:

الا ای مردم چشم گرامی که چون سعد فلک مسعود نامی
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۲۶۳)

اندرزها

۱. گزینش پرهیزکاری و دوستان پرهیزکار

امیرخسرو به نقش دوست در زندگی فرزندش به خوبی آگاه است و نخستین سفارشی که به فرزندش می‌کند انتخاب دوستان پرهیزکار است.

مکن یاران بی‌پرهیز پیشه در پرهیزکاری زن همیشه
(همان: ۲۶۳)

۲. سفارش به درست‌کاری

امیرخسرو راست‌کاری و راست‌گویی همیشگی را برای فرزندش الزامی دانسته و سفارش کرده که فرزندش در این راه از هیچ تهمتی هراس نداشته باشد.

اگر خواهی نکو بای، نکو باش همیشه راست کار و راست گو باش
مترس از تهمتی کز راست‌کاریست که مزد راست‌کاری رستگاریست
(همان: همان صفحه)

او در آیین‌های اسکندری نیز خطاب به فرزند دیگرش گفته است:

به هر کاری از راستی کن شمار که هم رسته گردی و هم رستگار

بود گر چه مردم بسی کز خرام هم آخر شود راستان را غلام
(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۵)

۳. پرهیز از گردآوری مال و ثروت

امیر خسرو در تمامی آثاری که فرزندانش را اندرز گفته، آن‌ها را از گردآوری مال و ثروت و حرص و آزمندی بر حذر داشته است. او در شیرین و خسرو گفته است:

کسی کو را هوس در جمع مال است نشان راستی در وی محال است
به صدق آن کس تواند شاد بودن که بتواند ز حرص آزاد بودن
... گرت خوردی و پوشی هست در جای زیادت را ز در بیرون منه پای
(همان: ۲۶۴)

او در مجنون و لیلی نیز گفته است:

آن به که به حرص کم شتابی کز ننگ طمع خلاص یابی
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۶)

۴. شکرگزاری بر توان بخشش

گاهی افرادی یافت می‌شوند که اگر هم به کسی بخشش کنند، منت فراوانی بر شخص می‌گذارند، در حالی که انسان باید شکرگزار باشد که دهنده و بخشنده است نه گیرنده و محتاج. امیر خسرو گفته است:

چو نان دادی بیاید شکر کردن که باری نانت می‌ارزد به خوردن
(همان)

۵. پرهیز از ترش‌رویی

تازه‌رویی و شادابی به ویژه در روبرو شدن با دیگران، یکی از ویژگی‌های پسندیده‌ی انسانی است که مشاهده‌ی آن یک نوع آرامش درونی را به بیننده هدیه می‌کند و برعکس، ترش‌رویی، دل دیگران را می‌آزارد و بدون دلیل آن‌ها را می‌رنجاند، به همین دلیل امیرخسرو می‌گوید:

مشو باری ترش‌روتا توانی اگر شیرینسی ندهی تو دانی

(همان: ۲۶۵)

و در آیین‌های اسکندری پای فراتر می‌نهد و می‌گوید:

به رو تازگی گر ستانی نفس اگر هیچ ندهی همان‌روی بس
 بخیلی که باشد خوش و تازه‌روی بسی به ز بخشنده‌ی تلخ گوی
 وگر با تلطف تمنا دهی دو نعمت بود کان به یک جا دهی

(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۶)

۶. فروتنی و تواضع در مکنت

بیشتر انسان‌ها به دلیل گنجایش نداشتن با اندکی ثروت و مال، حتی خدا را از یاد می‌برند و مغرور و متکبر می‌شوند، به طوری که به قول سعدی: «نه آن در سر دارند، که سر به کسی بردارند». امیرخسرو در این باره می‌گوید:

چو گردد ابر دولت بر تو دُربار فروتن باش همچون شاخ پربار
 تواضع کن ولیکن با کم از خویش که با بیش از خودی لابد کنی بیش

(دهلوی، ۱۳۶۲: ۲۶۵)

او همچنین در مجنون و لیلی چنین سروده است:

مغرور مشو به ملک و مالی کاین نیست مگر کهن سفالی

مال ار چه گشاید کار از آن است تشویش دل و هلاک جان است
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۶۱)

۷. توجه به خویشاوندان (صله‌ی رحم)

یکی از خصلت‌های پسندیدهٔ آدمیان یاری رسانی و توجه به حال دیگران است. گاهی ممکن است شهرت‌طلبی و جلب نظر دیگران، انسان را از خویشاوندان غافل کند. در حالی که پرداختن به آنان و برطرف کردن نیازهایشان در اولویت است. امیرخسرو فرزند خود را به توجه به خویشاوندان سفارش کرده و این امر را مایه‌ی سعادت آن‌ها شمرده است:

چو دنیا باشد، ار خواهی سعادت به خویشاوند پرسی گیر عادت
(همان: ۲۶۵)

به خویشان دل مردم افزون کشد که خون عاقبت جانب خون کشد
(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۷)

این شاعر در کتاب آیینی اسکندری، فرزند دیگرش رکن‌الدین را که در آن زمان چهار سال داشته پند و اندرز داده است. نصایح او در این کتاب حال و هوای صوفیانه دارد و سفارش او به پرداختن به درون و مبارزه با نفس و پرهیز از ریاکاری و روی آوردن به عبادات است، به ترتیب زیر:

۸. توجه به کعبه‌ی دل

با توجه به نقشی که برای دل آدمی در هدایت به سوی نیکی‌ها قائل بوده، سروده است:

... که هر صبح و شامی کنی بی‌گزار به پیرامن کعبه‌ی دل طواف

(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۴)

۹. برپای داشتن نماز

از آنجا که نماز را از مؤثرترین راههای پرهیز از زشتی‌ها و بدکاری‌ها می‌شمرده، گفته است:

نخواهی که افتی به رنجِ دراز مکن تکیه جز بر ستون نماز
(همان: ۳۴)

۱۰. پارسایی و پاک‌دامنی

قدم کوش تا در رهایی زنی دم از سگه‌ی پارسایی زنی
به جهد صفا صیقل سینه کن دل آهنین خود آینه کن
(همان: ۳۴)

در مجنون و لیلی نیز سروده است:

بفروز چراغ پارسایی کو راست سری به روشنایی
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۶۲)

عارفان و فقها، نفس اماره را بزرگ‌ترین دشمن انسان و حيله‌گرترین فریبده‌ی بشر می‌دانند و مبارزه‌ی دائم با آن را لازم شمرده‌اند.

نخواهی تن از فتنه درکش مکش لگام از سر نفس سرکش بکش
بدین توسنی مرکبی هولناک عنانش مده تا نیفتی به خاک
هر آن‌دل که با نفس یاری کند فرشته ست کو سگ سواری کند
(همان: ۳۵)

۱۱. کسب نیک‌نامی

یکی از آرزوهای انسانی، شهره بودن به نیک‌نامی است و این امر از انگیزه‌های مهم در انجام کارهای پسندیده و جلب توجه دیگران است، حتی اگر کسی آن را به زبان نیاورد در باطن بدان پای‌بند است:

رهی رو که در نیک‌نامی کشد خیالی‌میز کان به خامی کشد
(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۵)

۱۲. همیشه به یاد خدا بودن

اگر آدمی به خدایی حیّ و بصیر و ناظر بر امور اعتقاد داشته باشد و همیشه او را نظاره‌گر کارهای خود بداند، سپاسگزار حق خواهد بود و از اعمال ناپسند بی تردید پرهیز می‌کند و خود به خود اغلب ناهنجاری‌ها از میان می‌رود. امیر خسرو گفته است:

به هر فن که فرمانش آری به جای جهت را نگه دار سوی خدای
وگر کاری از دین فراتر رود... مکن گرچه شمشیر بر سر بود
گرت بهره‌سهل است و گریبی قیاس فراموش کاری مکن در سپاس
(همان: همان صفحه)

۱۳. توجه به درویشان و نیازمندان

شاید یکی از دشوارترین آزمایش‌های بشری، کاستی و افزونی اموال و فقر و غنای آنان باشد، گویی سهم گروهی از انسان‌ها به گروهی دیگر داده می‌شود، تا در معرض آزمایشی سخت قرار گیرند. امیر خسرو می‌گوید:

درت را قفل بر درویش کن سست توانگر خود نه محتاج درِ توست
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۲۶۴)

انسان وظیفه دارد از آنچه نصیبش می‌شود با کمال خشنودی بهره‌ای به نیازمندان برساند و آن‌ها را در برخورداری از نعمت‌ها با خود شریک کند.

ز هر توشه کآید ز روزی‌رسان مرادی به بژی توشه‌ای می‌رسان
گره باز کردن ز دل ساز کن ولی ز ابرو اوّل گره باز کن
(همان: ۳۶)

در مجنون و لیلی نیز درباره‌ی توجه به درویشان گفته است:

وان مایه که افتدت به دامان تنها نخوری چو ناتامان
... گرچه زرت از عدد بود بیش درویش نواز باش و درویش
(دهلوی، ۱۳۶۰: ۱۵۹)

۱۴. بخشندگی و مهمان‌نوازی

یکی از بهترین صفات پسندیده‌ی آدمی، بخشندگی و مهمان‌نوازی است. این خصلت نه تنها به بخشنده آرامش می‌بخشد، بلکه بذر محبت او را در دل‌های دیگران می‌کارد.
به نعمت کسان راسرافکنده کن بدین خواجگی خلق را بنده کن
چوشیر از خورش کامرانی کند دد و دام را میهمانی کند
(همان: ۳۶)

۱۵. توجه و بخشش به بیگانگان

به قول امیرخسرو، انسان همیشه به زن و فرزند و بستگان نزدیک بخشش می‌کند، اما نباید به این حد بسنده کند، بلکه باید بیگانگان را نیز از بخشش خود برخوردار نماید:
به بیگانه بخش آن‌چه داری به‌دست که بخشد به فرزند و زن هر که هست
بود لابد آن خواجه دربند خویش که مهرش بود سوی فرزند خویش
(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۷)

۱۶. پرهیز از شهرت و آوازه‌طلبی

امیرخسرو به فرزندش سفارش می‌کند که ضمن به دست آوردن نیک‌نامی، از شهرت و آوازه‌طلبی دوری کند.
به ار زان روش ناروانی کنی کز آوازه‌ای شادمانی کنی

دهل‌واریت افغان بیهوده چنـد میان خالی و بانک و نامی بلند
(همان: ۳۷)

۱۷. از حد خود پا فراتر نهادن

انسان گاهی با افزون‌خواهی، پای از گلیم خویش فراتر می‌نهد و خواهان مراتبی می‌شود که شایستگی و لیاقت آن را حاصل نکرده است. این امر باعث می‌شود که حتی مرتبه‌ی پیشین خود را نیز از دست بدهد.

نخواهی که زیر آفتی از جای خویش ز اندازه بیرون منه پای خویش
(همان: همان صفحه)

۱۸. استواری در کارها

انسان با استواری و پایداری در کارها می‌تواند به اهداف خود برسد، پس باید در این راه چون کوه استوار باشد.

کسی کاستواری نه کارش بود همه کار ناستوارش بود
درخت از پی آن بود دیرپای که پاش از سکونت نجنبند ز جای
گران سنگ باید چو پولاد گشت خس است آن که بازیچه‌ی باد گشت
(همان: ۳۷)

۱۹. فرو خوردن خشم

انسان چون خشمگین شود، عنان اختیار از دستش می‌رود و ممکن است دست به هر کاری بزند. پس امیر خسرو سفارش کرده است که:

گه خشم در بردباری شتاب چو آتش نگیرد چه حاجت به آب
(همان: همان صفحه)

۲۰. نرنجاندن دیگران

از آن‌جا که هر عملی، عکس‌العملی در پی دارد، گفته است:

چو پا لغزِ پاداش دارد گلت مرنجان دلی تا نرنجد دلت

(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۸)

۲۱. آینده‌نگری

انسان باید پیش از اقدام به هر کاری، درباره‌ی آن بیندیشد و به نتیجه‌ی آن بنگرد، که

گفته‌اند: قدم الخروج قبل الولوج. پس:

به هر کار انجام را بین نخست پس آن‌گه کمر کن در آغاز چست

نیندیشی اول چودر پیشه‌ها سرانجام پیش آید اندیشه‌ها

(همان)

۲۲. داشتن کسب حلال

امیر خسرو، جوی بهره از کسب حلال را به گنج‌هایی که از راه غضب و گناه حاصل شود

ترجیح داده است:

جوی بهره کردن ز کسب حلال به از گنج بردن به غضب و وبال

حلال آن کسی را دهد برکه وی به کشت هنر آب ریزد ز خوی

(همان: ۳۸)

یکی دیگر از مثنوی‌هایی که امیر خسرو در آن به اندرز فرزندانش پرداخته، مجنون و

لیلی است. اما در این کتاب، نوبت «عین‌الدین خضر» بوده که فقط چهارده ماه داشته است،

عنوانی که خود به این موعظه‌ها داده است، «راه نمودن فرزند قره‌العین» است. او در این اثر، حدود ۱۵۰ بیت به راهنمایی و اندرز فرزندش اختصاص داده است که نقل همه‌ی آن‌ها و افزودن توضیح، باعث اطاله‌ی کلام خواهد شد؛ پس ضمن مشخص کردن عنوان‌ها، شاهدهایی از مجنون و لیلی نقل خواهد شد.

۲۳. سفارش به هنرمندی و دانشمندی

امیرخسرو با عنایت به معنی هنر، که انواع فضیلت‌ها را در بر می‌گرفته، گفته است:

پیوند هنر طلب چو مردان	وز بی‌هنران عنان بگردان
... وان راست به اوج آسمان سر	کز جوهر علم یافت افسر
وان خواجه برد کلید این گنج	کو بر تن خویشان نهد رنج

(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۵۸ - ۱۵۷)

او در آیینی اسکندری نیز درباره‌ی فضیلت هنر گفته است:

گدابی که هست از هنر بهره‌ور

به از پادشاه‌زاده‌ی بی‌هنر

(دهلوی، ۱۹۷۷: ۳۸)

۲۴. پرهیز از سوء استفاده از هنر و دانش

انسان دانشمند اگر بخواهد از دانشش برای گردآوری مال و فریب دیگران استفاده کند، بی‌تردید موفق‌تر خواهد بود؛ به همین دلیل، حکیمان و دانشوران هشدار داده و آن‌ها را برحذر داشته‌اند. حکیم سنایی این دانش را مانند چراغی دانسته که در دست دزد باشد. امیرخسرو نیز گفته است:

آن نیست نشان علم والا

کز خلق بری به حيله کالا

علم آن باشد که ره کند پاک نی زرق مزوران چالاک
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۵۸)

۲۵. پرهیز از شاعری و به ویژه شعر و مدایح دروغین

شاعران گذشته، به ویژه تا حدود قرن هشتم، به دلایل مختلفی یا خود به دربارها روی می‌آوردند و یا دربارها آن‌ها را به سوی خود جلب می‌کردند و در نتیجه به سرودن اشعار مدحی و دروغین می‌پرداختند. اما بسیاری از آنان، همچون امیرخسرو، حتی در زمانی که این اشعار را می‌سرودند، از کار خود بیزار بودند. امیر به فرزندش چنین خطاب کرده است:

آن تخته درست کن به تکرار کاگه شوی از نهایت کار
چون من نشوی که هر زمانی سازم به دروغ داستانی
... من کاین رقم هنر گرفتم زین رشته نگر چه برگرفتم
تا تو چه کنی مسی زراندود زان قلبه زنی چه باشدت سود
ور دل کندت هنر فزایی پیشه مکنی ثنا سرایی
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۵۸)

۲۶. بخشندگی جز در مورد کودکان

امیرخسرو فرزندش را سفارش به بخشندگی کرده است، اما او را از بخشش به کودکان بر حذر داشته است، زیرا معتقد است، که اگر کودکان با پول آشنا شوند و خوی گیرند، ممکن است نتوانند در برابر چیزهای ارزشمند خود را حفظ کنند.

کن بر کف همگنان درم‌ریز جز بر کف کودکان نوخیز

کآموخته شد چو خُرد با سیم کالای بزرگ را بود بیم
(همان: ۱۵۹)

۲۷. استفاده از قلم، دانش و نویسندگی برای نیک‌نامی

دانی ز قلم هنر چه جویی؟ از آب سیه سپیدروی
چون بر سر شغل و کام باشی می‌کوش که نیک نام باشی
(همان: همان صفحه)

۲۸. داشتن حسن نیت در تمام کارها

نیکی کن و گر بدی سگالی از حسن نیت مباحش خالی
گر بشانی درختی از خار آن خار نشان که گل دهد بار
(همان: ۱۵۹)

۲۹. آزرده مردم آزاران

امیر خسرو با اینکه در تمام آثارش به انجام دادن کارهای نیک و پسندیده و لطف و توجه به بیگانگان و نرنجاندن آنها سفارش نموده، مردم آزاران را مستثنی کرده و حتی به آزرده آنها دستور داده است کاری که در ادبیات ما، به ویژه ادبیات عرفانی کمتر اتفاق افتاده است:

آزار کسی طلب همیشه کآزرده خلق کرد پیشه
ناکس که خراش چون خسان کرد با او آن کن که با کسان کرد
گر دست رسد به بد فعلی رحمت نکنی به هیچ حالی
(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۳۶۰)

۳۰. خویشتن پایی در برابر دشمنان

با آن‌که بود جهان پر از دوست ایمن منشین ز خصم در پوست
 بینایی عقل پیش می‌دار بینا شو و پاس خویش می‌دار
 (همان: همان صفحه)

۳۱. پرهیز از پذیرش مسؤلیت‌های مالی و حسابداری

ور خود به غلط نعوذبالله در سمت سیاق افتدت راه
 با آن که شوی وزیر کشور دزدی باشی کلاه بر سر!
 (همان: ۱۵۹)

امیرخسرو نگران بوده است که اگر فرزندش با امور مالی و حسابداری سروکار داشته باشد، ناخواسته به دزدی و خیانت، آلوده شود. به همین دلیل او را از پذیرفتن چنین شغل‌هایی برحذر داشته است. مگر نه «چو گل بسیار شد پیلان بلغزند».

۳۲. توجه به اهل قلم

امیرخسرو به فرزندش سفارش می‌کند که در صورت به عهده گرفتن وزارت، به نویسندگان و شاعران توجه ویژه داشته باشد:
 ور نیز شوی وزیر مقبل از خامه زنان مباحش غافل
 (دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۶۱)

۳۳. عیب‌پوشی

گر دیده‌ی ظاهره بود باز در عیب کسان نظر مینداز

ور یابی بینش یقینی آن به که سوی خدای بینی
(همان: ۱۶۲)

۳۴. هم‌نشینی با دولتمندان

از آنجا که کمال همنشین خاک پای گل را نیز کمال می‌بخشد، و پیوند با سعادت‌مندان، انسان را به مرتبه‌ی بلندان می‌رساند، امیرخسرو نیز به فرزندش سفارش کرده است که:

خواهی که رسی به چرخ گردان مگذار عنان‌نیک‌مردان
با دولتیان نشین که خاری در صحبت گل شود بهاری
(همان)

۳۵. روی آوردن به فقر و تصوف

با اینکه فقر مالی انسان را به سوی کفر سوق می‌دهد و دنیا و آخرت انسان را تباه می‌کند، اما فقر اختیاری و فقر محمدی که نشانه‌ی بی‌نیازی است، مایه‌ی عروج انسان به مرتبه‌ی قرب است.

در دامن نیستی زنی دست تا هست شوی به عالم هست
گر فقر به اختیار یابی در حجله‌ی قدس بار یابی
(همان)

۳۶. تلاش و کوشش و پرهیز از کاهلی

همچنان که تلاش و کوشش انسان را به اهداف عالی می‌رساند، کاهلی و سستی او را به بدبختی و فلاکت می‌کشاند، امیرخسرو برای همین گفته است:

با این همه هم ز جست و جویی کاهل مَشَوی به هیچ سویی
خواهی شرف بزرگواری می‌کوش به هم‌تی که داری
(خمسه: ۱۶۳)

۳۷. به کارهای ساده و آسان بسنده نکردن

گر دل نکنی به سهل خرسند
تاک از پس غوره می‌دهد مل

(همان: ۱۵۸)

نظامی در مورد شعر و شاعر می‌گوید:

سینه مکن گر گهر آری به دست
بہتر از آن جوی که در سینه هست

(نظامی: ۴۴)

۳۸. شجاعت و دلیری

بی‌دهشت اگر به رزم رانی
ور بازوی دل نباشدت سخت
هم باز رهی و هم رهانی
هم سر به فدا کنی و هم رخت
شیر نم‌دش چو شیر پیشه‌ست
باز، آن که دلش هراس پیشه‌ست

(دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۶۱)

چنان‌که پیش از این گفتیم، آثار امیر خسرو، به ویژه خمسه‌ی او، آکنده از موعظه‌های فراوان است، اما هم برای پیشگیری از درازی مقاله و هم به دلیل این‌که مهم‌ترین و آرمانی‌ترین اندرزها را خطاب به فرزندان سروده است، ما در این مقاله، فقط به موعظه‌های سه مثنوی، شیرین و خسرو، آیینی اسکندری و مجنون و لیلی که خطاب به آن‌ها سروده است، بسنده کردیم و حتی از همین مقدار نیز آنچه مهم‌تر بود، برگزیدیم.

در پایان، تذکر دو نکته ضروری می‌نماید. یکی این‌که امیر خسرو، در مطلع‌الانوار، خطاب به فرزندان موعظه‌ای ندارد و در هشت‌بهشت نیز خطاب به تنها دخترش که عقیقه نام داشته و کم‌تر از هفت ماه از تولدش می‌گذشته، ابیاتی سروده است که نشان می‌دهد امیر خسرو از این‌که صاحب فرزند دختر شده است، رضایت خاطر نداشته و فقط به خاطر این‌که داده‌ی خداوند بوده

است، کوشیده تا تقدیر خدای را گردن نهد و پس از آن درباره‌ی پاکی و عفت و وفاداری به شوی و سایر ویژگی‌های زنانه، او را نصیحت کرده است.

ای ز عفت فکنده برقع نور هم عقیقه به نام و هم مستور
... کاش ماه تو هم به چه بودی در رَجَم طفل هشت مه بودی

(دهلوی، ۱۹۷۲: ۳۶)

نکته‌ی دیگر این که، هرچند بنای اخلاق در این مقاله بیش تر بر پایه‌ی موعظه‌های امیرخسرو نهاده شده است، اما اخلاق با موعظه یکی نیست، بلکه اندرز و موعظه وسیله‌ای است که از آن‌ها برای ایجاد اخلاق پسندیده استفاده می‌کنند.

نتیجه

از زمانی که بشر متمدن پای بر عرصه‌ی هستی نهاده، همواره به اخلاق پسندیده توجه داشته است و حکیمان و دانشمندان کوشیده‌اند که اخلاق نیکوی انسانی را در جامعه رواج دهند. با اینکه برخی از مکاتب فلسفی جدید غربی پایبندی به اخلاق را انکار کرده‌اند، در میان دانشمندان غربی نیز دانشمندان بزرگی بوده و هستند که همچنان بر پایبندی اخلاقی تأکید می‌ورزند.

در ادبیات فارسی اما شاعران در همه‌ی اعصار به مسائل اخلاقی توجه داشته و در رواج آن کوشیده‌اند، به طوری که شاعران مداح درباره‌ی نیز از آن یکسره فارغ نبوده‌اند. از آنجا که امیرخسرو از آغاز جوانی تا فرجامین سال زندگی در دربار پادشاهان به سر می‌برده است، و از سوی دیگر از کودکی دست ارادت به پیری راه شناس داده است، در میان تمامی شاعران وضعیتی ویژه داشته، و گویا با وجود همه‌ی بستگی شغلی و ظاهری به دربار، هیچ‌گاه یکسره

دل به دربار و زرق و برق دنیوی سپرده است. و در همه‌ی آثارش به رعایت اخلاق پسندیده دعوت کرده است.

از آنجا که امیرخسرو به طور مفصل به مقوله‌های اخلاقی پرداخته است، و بررسی همه‌ی آنها در یک مقاله میسر نیست، به مضامین و موعظه‌های اخلاقی امیرخسرو در سه مثنوی وی که خطاب به عزیزترین کسان، یعنی فرزندان‌ش سروده است بسنده شد و همین مقدار ملاک‌های مهم اخلاقی مورد نظر شاعر را به خوبی نشان می‌دهد.

منابع

- ۱- تهانوی، محمدعلی (۱۹۸۴) کشف اصطلاحات الفنون. استانبول: چاپ افست.
- ۲- توسی، نصیرالدین. (۱۳۶۰) اخلاق ناصری. تصحیح مجتبی مینوی، علی رضا حیدری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۳- حاجی خلیفه (۱۹۹۰) کشف الظنون. بیروت: دارالفکر، مکتبه الفیصلیه.
- ۴- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه. چاپ جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- دهلوی، امیر خسرو (۱۳۶۲) خمسه‌ی امیر خسرو. بامقدمه‌ی احمد اشرفی. انتشارات شقایق.
- ۶- _____ (۱۹۷۲) هشت بهشت. تصحیح جعفر افتخار. مسکو: چاپ ادبیات خاور.
- ۷- _____ (۱۹۷۷) آینه‌ی اسکندری. تصحیح جمال میرسیدوف. مسکو: چاپ ادبیات خاور.
- ۸- رزمجو، حسین (۱۳۶۳) شعر کهن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی. آستان قدس.
- ۹- سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۶) گلستان سعدی. شرح محمد خزائلی. چاپ هفتم. تهران: جاویدان.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹) تاریخ ادبیات در ایران. چاپ ششم. تهران: فردوس.
- ۱۱- کیکاووس، عنصرالمعالی (۱۳۶۸) قابوس نامه. عنصرالتصحیح غلام حسین یوسفی. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۲- معین، محمد (۱۳۶۳) فرهنگ فارسی. محمد معین. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- نعمانی، شبلی (۱۳۶۳) شعرالعجم. ترجمه‌ی محمدتقی فخر داعی. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- ۱۴- نظامی، یاس (بی تا) مخزن الاسرار. تصحیح و توضیح حسن وحید دستگردی. تهران: چاپ علمی.